



چه علوم اسلامی و فلسفه‌اعلا باشد و چه علوم طبیعی و امور مربوط به طبیعت باشد. اگر همراه با تعلیم تربیت نباشد، همراه با تعلیم تربیت نباشد، تربیت انسانی نباشد، یک حیوانی هست انسان که انباری از معلومات هم دارد. اما به حسب واقع حیوان پر معلومات است،نه انسان پر معلومات. اگر دانشگاه‌ها درست نشود و مدرسه‌های ما هم درست نشود،امید اینکه یک جمهوری اسلامی ما پیدا نکنیم نداریم.اگر این دو قشر تربیت شدند به طوری که اسلام می‌خواهد، تربیت انسانی شدند، هم مملکت ما مضمون می‌شود: از تصرف شیاطین و روی چرخ خودش گردش می‌کند بدون وابستگی به خارج و بدون خیانت‌های داخلی و هم تریقات حاصل می‌شود برای شما. مهم در دانشجویی و در دانشیاری و در استادی و در شاگردی و در تربیت او!

لزوم اصلاح نفس در کنار تعلیم

در علم این است که یک تربیت صحیح همراه علم باشد. عالم تربیت شده به تربیت انسانی که همان تربیت اسلامی است. عمده این است که از دانشگاه‌ها،چه دانشگاه‌های علوم جدید باشد و چه دانشگاه‌های علوم قدیمه باشد که مقدرات یک مملکت دست این دو قشر است،از اینها انسان بیرون بیاید، نه چهار پایی و بر دو شش کنایی چند، اینطور نباشد که تعلم باشد، شما در طرف علوم طبیعی و این طایفه هم در طرف علوم فقهی و الهی، ذقایی علوم را بررسی کنید، لکن از آن جهالاتی که در نفس است واز آن سر کشی‌هایی که در نفس است غفلت نکنید.اگر غفلت نکنید، هر قدمی که در علم بردارید از انسانیت دور شده‌اید.

(صحیفه امام، ج ۹، ص: ۲)



جوامع متجددند. در جای دیگری می‌گویند لیبرالیسم همان آزادی‌گای است. پس جوامع سنتی فاقد آزادیگی و عقلانیت و انسانیت هستند. سپس می‌افزایند: «تأکید تجددگرایی بر پاسداشت آزادی‌های فردی که هرگز به معنای بی‌بندوباری و اباحیگری هم نیست، فقط به حکم حرمتی است که برای تفرد آدمی قائل است و با توجه به این واقعیت است که فقط با آزادی واز طریق آزادی‌گاست که تفرد واقعی امکانپذیر می‌شود. همین دوشاخه که یکی از آنها تکریم عقلانیت انسان و دیگری تکریم آزادی اوست، کافی است برای اینکه نگرش تجددگرایانه به عالم و آدم را در عین قبول کاستی‌ها و کمبودهایی که دارد ارج بگذاریم.» (همان، ص ۳۷۹)

■ **نمونه‌هایی از مصادیق تجدد!**

آیا این بیانات زیبا درباره تجدد مصادیق خارجی هم دارند؟ آیا نظام‌های اروپای غربی و امریکا که مصادیق این جوامع متجدد و پیشرو تجدد هستند، بر مبنای تعقل، آزادی، حقوق بشر و کرامت انسان مبتنی هستند و از بی‌بندوباری و اباحیگری به دورند؟ آیا نظام امریکا – که مقتدای سایر نظام‌های متجدد است – چنین است؟ آیا رفتار امریکار در جهان بر مبنای انسانی قابل ارج استوار است؟ در این زمینه هر حکمی نسبت به امریکا صادق باشد، نسبت به کشورهای اروپای غربی نیز صادق است. چون آنها در سیاست‌های خارجی کلان دنباله‌رو امریکا هستند. هر جا که امریکا لشکر کشی می‌کند، بسیاری از آنان نیز یا از ترس یا از طمع باز روی توافقی یا تقلید همراه او هستند. محدودیت‌ها و سختگیری‌هایی که دولت‌ها درباره مسلمانان اعمال می‌کنند، مانند رفتار فرانسه نسبت به حجاب دانش آموزان مسلمان، نشان می‌دهد نظام‌های سکولار تنها غیر دینی نیستند، بلکه ضد دینی‌اند.حجاب کلاماً امرای فردی است و هیچ زبانی برای دیگران ندارد، اما برای جامعه متجدد سکولار قابل تحمل نیست.اگر اجبار بر بی‌حجابی مجاز باشد، اجبار بر حجاب هم باید مجاز باشد.اگر منافی آزادی و احترام به تفرد انسانی نیست، بر طبق همان معیار این منافی آزادی و تفرد انسانی نیست. البته معیار جامعه اسلامی، ارزش‌های تجدد نیست بلکه حکم شریعت است. حق و تواز سوی پیشروان تجدد طراحی و اجرامی شود و یا حق و تو عقلانیت است؟اگر چه وتو عقلانی است، پس هر نوع استبداد،زورگویی و باج‌خواهی دزدان سر گردن نیز باید عقلانی باشد. امریکا به خود-حق می‌دهد تمام تلاشش را برای ساختن مخرب‌ترین سلاح‌های اتمی و شیمیایی می‌برد، باز، اما دیگسران چنین حقی ندارند. آنها حق دارند مر گبارترین سلاح‌های اتمسی را در اختیار داشته باشند، حتی از آن استفاده کنند و هر روز هر صدای مخالفی را با تهدید به کارگیری آن خلموش و وادار به تسلیم کنند،اما دیگران حق ندارند حتی از انرژی اتمی برای مصارف صلح‌آمیز استفاده کنند. این آزادی، حقوق بشر، عدالت و برابری است؟ آنها هر دولتی را که دوست ندارند،ده قارتند با کمک مزدوران داخلی، یا کودتا یا فتنر کششی و هر روش ممکن دیگر سرنگون کنند و در انتخابات کشورهای دیگر دخالت‌کنند و خودبرای کشورهای دیگر حاکم نصب کنند،اما اگر کشور دیگری به کسانی که برای مبارزه با متجاوزان و اشغالگران فعالیت می‌کنند، کمک کند به آن نام حامی تروریسم و محور شرارت می‌پندد. آیا زندگی در ظل چنین نظام شیطنی بهتر از زندگی در یک جامعه سنتی است ولو به افت‌های بسیاری هم مبتلا باشد؟ چه دولت‌ها، چه نخبگان و چه عموم مردم را در این جوامع متجدد بنامیم، اوصاف و کراماتی که برای تجدد در صدد تبدیل آن می‌بینیم.

■ **آزادی در غرب…**

گفته‌اند تجدد مقتضی آزادی فردی است و آزادی فردی هرگز به معنای بی‌بندوباری و اباحیگری نیست. آیا این حکم مصادیق هم دارد؟ آیا در غرب آزادی بیان هست؟اگر مؤلف محترم چنین فکر می‌کنند، پیشنهاده می‌کنم سر نوشت افراد متخلفی را که در کشورهای مختلف غربی هلوکاست را مورد سؤال قرار دادند،از جمله روزه گاردوی، مطالعه فرمایند.اگر این اخبار را جعلی و دروغ می‌دانند،حرمی تواند به غرب رفته و با انتشار مقاله یا مصاحبه‌ای جریان هلوکاست را،نه انکار، بلکه فقط مورد سؤال قرار دهند. البته بنده چنین پیشنهادهی نمی‌کنم. آیا تجدد از نظری، مخالف بی‌بندوباری و اباحیگری است و در عمل،از آن منع می‌کند؟

مطلوب. (همان، ص ۳۷۳)این تعبیر دیگری از سخن کارل مارکس است که می‌گفت تاکنون فیلسوفان درباره تفسیر جهان می‌اندیشیدند،ولی سخن در تغییر آن است.این نیز به طور کلی صحیح نیست. همان تفکر سنتی که در جهت کشف حقیقت است، انقلاب شکوهمند اسلامی را برای تغییر جهان و ایجاد جامعه مطلوب به راه انداخت،لذا جمع هر دو هم ممکن و هم لازم است.

■ **مرز زمانی تجدد کیجاست؟**

به نظر مؤلف محترم، تجدد عصر عقلانیت و استدلال‌گرایی و برهان‌طبیعی است. آیا عصر سنت‌گرایی استدلال‌طبیعی وجود نداشت؟ یا اقرآن متعلق به عصر تجدد است که می‌گوید:﴿هل یأتوا بولکم ان کتم صلیقین﴾»(البقره ۱۱) و تقلید از نیکان و بزرگان را نفی و طرد می‌کند؟ آیا سقراط، افلاطون، ارسطو،الوقلین، آکویناس، فارابی،ابن‌سینا، طوسی،ارزی، خیام و ملاصدرا استدلال‌گریز و مخالف عقل بودند، یا آنها هم متجدد بودند؟اگر مراد عامه مردم است، نه فیلسوفان، چه کسی می‌تواند ادعا کند که عامه مردم در جوامع متجدد استدلال‌گرا و مخالف تقلید هستند؟ آیا این همان عامه نیست که رسنه‌های صهیونیستی پشتوانه‌های نظری و فلسفی این رفتارها فراهم و آنها را توجیه می‌نمایند.همان زمان با تهدیدهای دیوله‌ول جرج بوش می‌کنند و نسل و حرث را نابود و ویران می‌سازند.این تنها قدرتمندان نیستند که چنین‌اند،بلکه متفکران متجدد نیز به‌شوانه‌های نظری و فلسفی این رفتارها فراهم و آنها را توجیه می‌نمایند.همان زمان با تهدیدهای دیوله‌ول جرج بوش به حمله نظامی و به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای علیه کشورهای مختلف از جمله ایران اسلامی، به بهانه مبارزه

در شمار‌های گذشته از این صفحه، به نقد و بررسی حوزه‌های مختلفی از اندیشه‌های مصطفی ملکیان، نگارنده کتاب «راهی به راهی، جستارهایی در عقلانیت و معنویت» پرداختیم.چنانکه در بخش‌های پیشین دیدیم، مؤلف از قرائت تجددگرایانه از اسلام سخن گفتند. شماره پیشین به نقد و بررسی نسبت دینداری و تجددگراییی در آرای جناب مصطفی ملکیان اختصاص داشت. در این شماره ادامه مبحث شماره پیش را از نظر خواهیم گذراند.

■ **هر مسلکی،دین نیست!**

یکی از اشکالات طرز تفکر تجددگرایانه این است که هر مسلک و آئینی را هر کسی دین نامیده،دین می‌گوید و هر چیزی را که در این عالم توسط گروهی، قومی و قبیله‌ای مقدس شمرده شده، مقدس فرض می‌کند و شاید برای اینکه عدالت را رعایت کنند با حق، باطل، حقیقت و خرافه برخورد یکسان نموده،حکم واحد صادر می‌کند،اما ماه به نوع اعتقاد و رسم و آئینی دین نمی‌گوئیم. ما به مجموعه تعالیمی دین می‌گوئیم که از سوی خداوند از طریق پیامبران برای هدایت بشر نازل شده است. وقتی سخن از دین می‌گوئیم، مراد دین منزل وحیانی است.لذا حکم دین واقعی را با مسالک باطل یکی نمی‌دانیم. در این دیدگاه، موجود مقدس فقط خداوند است و هر چیزی که از سوی او قدسات یافته باشد.غیر از این چیزی در عالم مقدس نیست. به صرف اینکه کسی یا قومی چیزی را مقدس بخواند، آن چیز مقدس نمی‌شود.اگر مراد از موجود مقدس خدا باشد، مادر برابر او تسلیم هستیم و چون و چرا لازم نمی‌دانیم، البته در شناخت خدا، تفکر و چون و چرا می‌کنیم،گم‌ایکنه در فهم پیام او نیز تفکر را لازم می‌دانیم. اما اطاعت و قبول حکم او را مشروط به فهمیدن حکمتش نمی‌دانیم.اگر موجود مقدس غیر خداست،اولا مقدس نیست،ثالثا تسلیم شدن در برابر غیر خدا مردود و نامعقول است.

دین را به یک معنای علمی کار بردن، به طوری که شامل دین الهی و آئین‌های اقوام یسودی و حتی قبایل آدمخوار شود و موجود مقدس را با یک معنای وسیعی به کار گرفتن به طوری که شامل خدا، درخت، گاو و مجسمه شود آنگاه همه را محکوم حکم واحدی دانستن، هر چند در متداولوی متجددین بسیار رایج است،اما از نظر ما این اعتبار و معاطله است. جعل اصطلاح آزاد است، اما باید توجه داشت که با جعل اصطلاح و ساختن عنوان واحد برای امور متغایر،

حکم واحد صادر در روانیست. امور متغایر ممکن است از جهاتی با هم شباهتی داشته باشند، اما این شباه مجوز صدور حکم واحد برای همه نیست، مگر اینکه حکم ناظر به وجه مشترک باشد.بله، خدا مقدس است، اما مردمی درخت یا گاو را هم مقدس می‌دانند، حال اگر پرستش درخت یا گاو نامعقول است، پرستش خداوند خالق و مالک آسمان‌ها و زمین هم نامعقول است؟اگر تسلیم در برابر گاو غیر عقلانی است،تسلیم در برابر باعالمین هم غیرعقلانی است،چون هر دو را مقدس شمرده‌اند و به هر دو عمل تسلیم می‌گویند؟هم طلاق‌از است، هم آهن، اما هر دو یک قیمت ندارند. هم خدا موجود است، هم مخلوق، هر دو موجودند اما این کجا و آن کجا.

صد هزاران اینچنین اشباه‌بین

■ **ناسازگاری تجدد با تعبد**

اگر تجدد به جهت عقلانیت با تعبد ناسازگار است، باید با ایمان گرایی و معنویت گرایی هم ناسازگار باشد، لذا در میان فتناد ساله راه بین

و معنویت‌گرایی است.عقلانیت طبق این دیدگاه نمی‌تواند با معنویت سر سازگاری داشته باشد، البته مراد ما معنای رایج معنویت است.اگر معنویت را زندگی همراه با شادی معنا کنیم، چنانکه مؤلف محترم چنین معنا می‌کند،البته منافاتی با عقلانیت تجددگرا و مادی‌گرایی ندارد.اگر نه دین عقلانی است و نه ایمان‌گرایی غیرمبتنی بر عقلانیت پذیرفتنی است، پس می‌توان نتیجه گرفت که دین مطلقاً غیر قابل قبول است.

آورد‌اند که تعسد قبول بدون دلیل چیزی است. قبول بدون دلیل انسان را در معرض خرافاتی شدن قرار می‌دهد، سپس اظهار کرده‌اند که «مرز میان عبد و خرافه پرستی، در بسیاری از موارد، مبهم و نامعلوم است» (همان،صص ۳۶۸-۳۶۷)اولا تعبد لزوماًقبول بدون دلیل و برهان نیست،لذا با تعبد معقول انسان در معرض خرافه پرستی واقع نمی‌شود. ثانیاً مرز تعبد و خرافه را می‌توان تعیین کرد. خرافه اعتقاد به چیزی بدون دلیل موجه و معتبر است.اگر بگوییم دین گریه سیاه علامت وقوع رویداد شومی در آن روز است و هیچ دلیل موجهی بر این سخن جز شیوع آن در بین عوام‌الناس نداشته باشیم، این یک اعتقاد خرافی است اما تعبد قبولی بر پایه حجت معتبر است، مثلاًاگر معتقد به بهشت و جهنم باشیم،نه از آن رو که خود دلیل مستقلی بر وجود آنها داریم، بلکه از آن رو که قرآن که حجتش برای ما به اثبات



رسیده، آمده است: چنین اعتقادی تعبدی است،اما خرافی نیست.همچنین ممکن است دلیل عقلی یا تجربی مستقل بر تأثیر دعا نداشته باشیم، اما از آن حیث که از ادله معتبر شرعی این تأثیر تأیید گردیده است،می‌توانیم به آن معتقد باشیم. درباره هر مورد مبهم و نامعلوم دیگر نیز می‌توان چنین سخن گفت و تعبد را از خرافه پرستی متمایز کرد.

اگر تفکر دینی و سنتی علی‌الادعا خطر خرافی شدن را دارد (همان، ص ۳۶۸) آیا تفکر غیردینی و ضددینی خطر لاپابلی‌گری و اطاعت از شهوات را ندارد؟ یا از نظر مؤلف اینها خطر متجددان را لاقید و لالاری و لاپابل بنامند؟اگر حق می‌دهند که سنت گروان را متحیر و جامد و جزمی و خرافی بنامند (همان، ص ۳۶۸) آیا به سنت گروان هم حق می‌دهند که متجددان را لاقید و لالاری و لاپابل بنامند؟اگر متجددان از سنت گروان انتظار مدارا دارند، آیا خود با افکار و نحوه معیشت آنها مدارا می‌ورزند؟ یا آنها را چون مخالف عقاید افاقی با فعل می‌شمارند غیر قابل مدارا می‌دانند؟

■ **کدام انسانیت و کدام عقلانیت؟!**

مؤلف محترم نحوه تفکر و زندگی سنتی را خرافی، متحجرانه،مقلدانه و استدلال‌گریز و استدلال‌ستیز معرفی می‌کند اما تفکر و نحوه معیشت متجددانه را استدلال‌گرا، عقل‌گرا، آزاداندیش، انسانی، با مدارا و سعه صدر، مدافع حقوق بشر و بالاخره جامع جمیع صفات جمالی و جلالی! با این توصیف از تجددگرایان، هر خواننده‌ای از جمله این قاری‌بے‌مرگ به دیدار چنین فرزندگلی تامل کردیم.اما

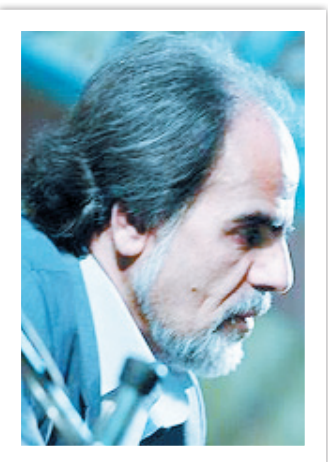
متجددان با این اوصاف کیجایند؟اگر نشانی از آنها می‌دانند سپاسگزار می‌شویم. آیا دولت‌های متجدد قدرتمند چنین اوصافی دارند؟البته خود آن دولت‌ها چنین دعوای‌ای دارند و خود را منادی مدنیت و آزادی و حقوق بشر می‌دانند و شاهد هستیم که با ارتش‌های تانددان مسلح و سلاح‌های مرگ‌بار برای ترویج آزادی،دمو‌کراسی، حقوق بشر، فرهنگ مدارا و سعه صدر چگونه زنان، مردان و کودکان بیشماری را از قبیع‌ترین شکل به خاک و خون می‌کشند و آواره می‌کنند و نسل و حرث را نابود و ویران می‌سازند.این تنها قدرتمندان نیستند که چنین‌اند،بلکه متفکران متجدد نیز به‌شوانه‌های نظری و فلسفی این رفتارها فراهم و آنها را توجیه می‌نمایند.همان زمان با تهدیدهای دیوله‌ول جرج بوش به حمله نظامی و به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای علیه کشورهای مختلف از جمله ایران اسلامی، به بهانه مبارزه

اندیشه

اندیشه ۸۸۴۹۴۱۱

این ستم‌ها با حمایت بی‌شائبه کشورهای متجدداعم از امریکا و اروپای غربی صورت می‌گیرد؟ قتل و ترور مردم، قطع دست و پای کودکان فلسطینی و آوارگی این مردم و تخریب خانه‌ها و مزارع آنها هر روز در پیش چشم حامیان اسرائیل صورت می‌گیرد،اما این همه‌نه تنها باعث مخالفت و ممانعت از سوی آنها نمی‌شود، بلکه حتی موجب کاسته شدن حمایت آنها از این جنایات نیز نمی‌گردد. آنها ندان‌ها و جنگال‌های خون‌چکان آریل شارون قصاب صبرا و شیتلا را هر روز می‌بینند، اما آن کودکان و جوانانی را که جز دست خالی و سنگ، وسایلهای برای دفاع از خود ندارند، تروریست می‌نامند.اکثر روشنفکران و متفکران این ممالک نیز نسبت به این جریانات بی‌تفاوت و حتی در بسیاری از موارد موافق این همه جنایتند و حتی با اسرائیل همدلی و همدردی دارند. حتی در جهان سوم نیز دولتی که به غرب نزدیک‌تر است، نسبت به این جریانات با غر ب همراه‌تر است. حتی روشنفکران متجدد نیز گاهی برای تعطیلی یک روزنامه گریبان جاک می‌کنند، اما نسبت به این همه ددمنشی مهر سکوت بر لب می‌زنند و گاه تلوپا یا صر یحآن را تأیید می‌کنند و مخالفت با این رژیم شیطنی و خون‌آشام را بر نمی‌تابند. البته نسبت به هیچ نوع ظلم و ستمی نیاید بی‌تفاوت بود.اگر روزنامه‌ای بحق تعطیل شود و کتایی بی‌دلیل موجه توقیف گردد پای گناهی مورد آزار و مزاحمت واقع شود، باید فریاد اعتراض را برد. لکن اگر کسی در اینگونه موارد فریاد اعتراض را برد و علم مبارزه بر دوش گیرد، اما بدین جنایات هولناک ضد بشری استکبار و صهیونیسم خونسردوبی تفاوت و مهربر لب بنشیند، معلوم می‌شود که او مبالغه صادق عدالت و آزادی نیست و اغراض و امراض دیگری در کار است و در اغلب موارد این بیماری قدرت‌طلبی است. کسی که مدافع عدالت و مخالف ستم است هر جاستمی ببیند باید اعتراض نماید و هر جا که ستم بیشتر باشد باید بر آشوبد. موضعگیری دوگانه و یک بام و دو هوا بسنخ گفتن و عمل کردن چه از سوی دولت‌ها و چه از سوی افراد توجیه‌بردار نیست و لذا همواره رسواگر فریبکارن و اهل نفاق است.

غرض از مطالب فوق این نیست که هر کس از تجدد دفاع می‌کند لزوماًز عملکرد دولت‌های متجدد دفاع می‌کند.غرض این است که اینها محصولات تجددند.اگر به تکریم قداست دهیم، باید بپندھای آن را هم بپذیریم. اگر به این لوازم ملزم نیستیم این قدر از تجدد ستایش نکنیم. سخن این است که اگر نیچه می‌گوید در این عصر خدا مرده است، پس چه چیز جز لذت و الم مادی و هوای نفس است می‌تواند تعیین‌کننده رفتار آدمی باشد؟ لذا مبنایی برای التزام به اخلاق و ارزش‌های انسانی وجود ندارد و این چیزی است که عملکرد قدرت‌ها آن را نشان می‌دهد.



■ **ملاک حقیقت است نه سنت و نه تعدد**

به نظر ما تجدد نه یک مکتب است نه یک مفهوم محدود. عنوان علمی است که امور متفاوت و ناسازگار را در درون خود دارد. ما کسیسم متعلق به تجدد است. لیبرالیسم هم، مادی‌گرایی در آن هست، علی‌الادعا نوعی معنویت‌گرایی هم در آن هست. آنچه قابل دفاع است پذیرفتن عناصر مثبتی است که در این مجموعه قرار دارد اما اگر به عنوان عام تجدد دل ببندیم، به نگاه مجبور می‌شویم همه محتویات خوب و بد آن را بپذیریم و هر آنچه را که به سنت سنت تعلق دارد نفی کنیم و برای اینکه چنین کنیم، مجبور می‌شویم تجدد را نقد کنیم و از سنت یک تصویر زشت و نفرت‌انگیزی بسازیم. سنت را استدلال‌ستیز و تجدد را تقلیدستیز بدانیم. بیاییم از استدلال‌ستیز که مکتب متجدد مضموم را نفی کنیم، چه این کارها در عصر پیشاتجدد انجام گرفته باشند، چه در عصر پساتجدد. زمان در ماهیتش تغییری ایجاد نمی‌کند. در غیر این صورت سنت‌گرا هم می‌تواند بگوید از ستم‌ترین و مقدس‌ترین کار در عالم خدابرستی است و چون سنت‌گرایی واجدان این خصلت است، پس واجد همه خیرات است و چون تجدد فاقد این صبر است پس تجسم شرارت است. این شیوه عقلانی نیست.

به نظر ما تنها ملاک، حقیقت است، نه تجدد و نه سنت. در موردی ممکن است رأی سنتی صحیح باشد و در موردی نظر متجدد، سنت و تجدد دوروش باشند و تگانه ضروری نیز نیست. ما برده عناوین نیستیم.اگر چیزهای خوب را تجدد می‌نامید، دیگران هم می‌توانند فقط چیزهای خوب گذشته را سنت و چیزهای بد را انحراف از سنت بدانند. پس آیا بهتر نیست که سنت و تجدد راها کرده از آغاز به سوی خود آن چیزهای خوب برویم، و این عناوین را کنار بزنیم؟ چرا که این عنوان خلق و اختراع ما هستند و قداستی ندارند. اشکال در به کارگیری اینگونه عناوین این است که فرد را با یک مجموعه‌ای روبرو می‌کند و به او القا می‌کند که باید کل آن را رد یا کل آن را قبول نماید.

عضو هیئت علمی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)